نسبت ام‌الکتاب و لوح محو و اثبات

شاگرد: آیا محو و اثبات همان کتاب مبین است؟

استاد: در روایت سیام، صفحه هفتاد و شش، در سطر آخر بودیم. فرمودند: «امر بالشفه والا لسان، ولكن كما شاء أن يقول له كن فكان خبرا كما أراد في اللوح»[1].

دو جلسه قبل، صحبت «فی اللوح» متعلق به «اراده» باشد یا نه. شاید انسب همین معنا باشد که «فی اللوح» متعلق به «اراده» باشد. قرار شد بحث لوح و لغت آن را بحث کنیم.

عرض کنم اصل خود لوح محو و اثبات، لوح محفوظ، ام الکتاب بحث‌های مهمی است. خیلی در آیات و روایات و شاکله معارف الهی و دینی نقش مهمی دارند. مرحوم صدوق در اعتقاد الامامیه، اصلاً وحی را به همین لوح بر می‌گردانند؛ طبق یک روایتی که لوحی جلوی صورت حضرت اسرافیل علیه‌السلام است، وقتی خداوند متعال اراده وحی دارد، لوحی به جبین حضرت اسرافیل می‌خورد. از آنجا ظاهر می‌شود و ایشان وحی را به میکائیل القاء می‌کنند و میکائیل هم به حضرت جبرائیل علیه‌السلام القاء می‌کند و ایشان هم برای انبیاء می‌آورد.

مثلاً این لوح پشتوانه اصلی است. در بسیاری از روایات بود که اگر یک آیه در کتاب خدا نبود، ما همه چیز را تا روز قیامت می‌گفتم. یک عبارتی هم در دعای تهذیب شیخ الطائفه هست که مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار فرموده‌اند: این روایت اشعار یا دلالت دارد که ام الکتاب همان لوح محو و اثبات است. دلالت دعا تقریباً واضح است؛ «إن كان عندك في أم الكتاب أني شقي أو محروم أو مقتر علي رزقي فامح من أم الكتاب شقائي»[2]؛ خدایا اگر من را در ام الکتاب جزء اشقیاء نوشتی، شقاوت من را از ام الکتاب محو بفرما. علامه مجلسی فرموده‌اند: «يظهر منه أن أم الكتاب في الآية عبارة عن لوح المحو و الإثبات».

شاگرد: در یکی از دعاهای ماه رمضان هست.

استاد: آن برای دعای شب قدر است: «وَإِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَامْحُنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَاكْتُبْنِي مِنَ السُّعَدَاءِ»[3].

شاگرد۲: در دعای طلوع آفتاب هم هست: «وَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ شَقِيّاً فَاجْعَلْنِي سَعِيداً فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»[4].

استاد: بله؛ این هم خوب است. نظیر دعای تهذیب است. علامه فرموده‌اند: ام الکتاب، کتاب محو و اثبات است. آیا این جور است؟؛ روایت می‌گوید ام الکتاب، کتاب محو و اثبات است؟؛ صریح

نیست. از آن استیناس می‌شود و دلالةٌ ما دارد. بله جهت نفی آن خوب است. یعنی از این روایت می‌فهمیم که ام‌الکتاب، کتاب لوح محفوظی که به‌هیچ‌وجه متغیر نمی‌شود، نیست. دلالت نفی آن خوب است که ام الکتاب لوح محفوظ نهائی نیست. اما اینکه ام‌الکتاب همان لوح محو و اثبات است، معلوم نیست. باید این را با روایات دیگری که در تفسیر عیاشی هست، جمع کنیم. خیلی جالب است. برای مقدمه روایت عیاشی این سؤال ساده را به ذهن بیاوریم. وقتی کسی این دعا را می‌خواند که خدایا! اگر من در ام الکتاب شقی نوشته شدم، محو کن و من را سعید بنویس. سؤال؛ همین لحظه‌ای که او دعا می‌خواند، این دعا خواندن او در ام‌الکتاب هست یا نیست؟؛ اگر همه چیز در ام الکتاب است، پس این دعا خواندن او هم در ام‌الکتاب است. در تفسیر عیاشی همین را دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: آن دعاهایی که ری به القضاء، در صحنه عالم نوشته شده است. دعائی است که قضاء را برمی‌گرداند؛ «و ذلك الدعاء مكتوب عليه». لذا حضرت علیه السلام فرمودند: «حتى إذا صار إلى أم الكتاب لم يغن الدعاء فيه شيئا»[5]؛ دیگر ممکن نیست برگردد.

شاگرد: یک عبارت هم در مرآة العقول هست: «إن كنت كتبتني شقيا فامح من أم الكتاب شقائي»[6].

استاد: در کافی است یا علامه از جای دیگری نقل کرده‌اند؟

شاگرد: در خود شرح مرآة آورده‌اند.

شاگرد۲: از تهذیب آورده‌اند.

استاد: بسیار خب. اینها مضامین خوبی است. دلالت آنها در جهت نفی که خیلی واضح است. یعنی ام‌الکتاب آن لایتغیر نهائی نیست. اما اینکه ام‌الکتاب محو و اثبات است، دلالت ندارد. اتفاقا روایت عیاشی اشاره به برعکس بودن آن دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: «حتی اذا صار الی ام‌الکتاب»؛ یعنی وقتی امر به ام‌الکتاب رسید، دیگر تمام است. «حتی اذا صار الی ام الکتاب» یعنی آن ام‌الکتابی که این دعا هم در آن ملحوظ شده است.

لذا من می‌خواهم عرض کنم؛ ام، اصل و اساس و مجموع جمیع است. بنابراین لوح محو و اثبات شأنی از شئونات آن است. کما اینکه آن دعائی که همین ام‌الکتاب را در شأن لوح محو و اثبات می‌تواند تغییر بدهد، خود آن شأن دوباره جزء ام‌الکتاب است. ام‌الکتاب آن رق منشور است. بستر جمیع هم اینها است. پس منافاتی ندارد که ما دعا کنیم از ام‌الکتاب که همه چیز در آن هست، من را محو کن، با اینکه این دعای من هم در آن باشد و سبب محو مقدراتی می‌شود که اولا دعائی لنزل. اگر دعای من نبود، نازل می‌شد. پس صرف اینکه بگوییم لوح محو و اثبات است، خیر. بخشی از ام‌الکتاب محو و اثبات است. بخشی از آن لوح محفوظ است. آن، جامع همه اینها است.

شئون مختلف ام‌الکتاب و محو شقاوت از آن به وسیله دعا

شاگرد: چطور با دعا تنافی ندارد؟ در دعا داریم، می‌گوییم: محو کن.

استاد: بله؛ می‌گوییم از ام‌الکتاب محو کن. ریخت ام‌الکتاب ریخت وسعت است. وقتی ام است، یعنی این دعای من در ام است، آن مقدرات هم در ام است. من به‌عنوان بخشی و شأنی از ام، دعا می‌کنم که از ام محو بشود. مانعی ندارد. مثل خیلی از چیزهایی که در بستر تکوین هست. شما با این

شأنی از یک چیز، شأن دیگر را دفع می‌کند. مثلاً کسی که می‌گوید من در اخلاق در شدت مراقبه برای تهذیب نفس هستم. تهذیب نفس به چه معنا است؟ یعنی یک چیزی که از من نیست را می‌خواهم، بردارم؟! یا یک چیزی که هست را می‌خواهم، بردارم؟ بردارنده چه کسی است؟ برداشته شده چه کسی است؟ تهذیب نفس می‌کند. مهذب که دارد سلوک می‌کند، دارد مراقبه می‌کند، دارد به وسیله شأنی از نفس، شأن دیگری را مدیریت می‌کند، برطرف می‌کند، بر می‌دارد. منافاتی ندارد. مهم درک این جامعیت ام‌الکتاب است.

شاگرد۲: در همین‌جا خودش علامت این نیست که یک بستر عمیق‌تری در آنجا در کار است؟ یعنی وقتی دارد از این محو می‌شود، این محو شدن در کجا رخ می‌دهد؟؛ در یک بستر عمیق‌تری دارد محو می‌شود. از ام‌الکتاب محو شد، یعنی الآن در ام‌الکتاب نیست. این نیستی در یک بستر دیگری است.

استاد: در موطنی که در ام‌الکتاب ظهور کرده بود، آن موطن در باطن رفت. الآن دیگر آن موطن نمی‌تواند تسبیب کند برای سائر شرائط و شئونات آتیه ام‌الکتاب.

شاگرد۲: یعنی شما محو شدن را یک جور باطن رفتن می‌دانید، نه محو شدن و نابود شدن.

استاد: بله و الاّ اصل ثبوت فی موطنه که محو نمی‌شود. عبارات قشنگی دارند. می‌گویند مثلا اگر یک واقعه‌ای لحظه ساعت ده روز جمع رخ داده است، بعد از رخ دادنش، دیگر نمی‌توانی آن لحظه را برداری. به یک معنا ضرورت ازلیه پیدا می‌کند؛ ازلیه به‌معنای ابدی. نکته لطیفی است. آ مانعی ندارد. اما اینکه آثارش و تسبیبش برداشته بشود، هست. در لوح ام‌الکتاب چیزهایی هست که اگر محو نشود، در حالت ظهورش بر آنها آثاری مترتب می‌شود. من می‌گویم: خدایا آن م‌بادی را محو کن و آن آثاری که بعداً بر آن مترتب می‌شود، بر من مترتب نشود. به نفس دعای من دارد آنها را در فعالیت و تسبیب در آثار از بین می‌برد.

سه وجه در «وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ»

شاگرد: خود سیاق آیه و فرمایش حضرت امیر علیه السلام این را به ذهن می رساند که اصلاً خود محو و اثبات در ام‌الکتاب است: «يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ»[7].

معنای نخست: بسط ید خداوند متعال

استاد: از «عنده» دو-سه وجه به ذهن می‌آید. یکی همان فرض محسوسش است؛ «عنده ام‌الکتاب» یعنی آن ام‌الکتابی که لوح محو و اثبات و همه چیز در آن هست، نزد خدا است. راه دور نیست، غائب نیست، دست خدا بسته نیست. ام‌الکتابی که همه چیز در آن است، نزد خدا است. هذا اللوّح بین ید ی اللّه؛ یمحوه و یثبت؛ یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء. این معنای عندیت برای دفع ید اللّه مغلولة است. برای دفع بُعد قدرت الهی از تصرف است. «عنده ام‌الکتاب»؛ کتاب نزد خودش است. هر کار بخواهد می‌کند. این معنای عرفی خیلی ساده است.

معنای دوم: ثبات

یک عندیت هم هست که اشاره به ثبات ام‌الکتاب دارد. «عنده ام‌الکتاب» یعنی آنچه نزد خدا است از تغیر، از جریان، سیلان، از محو و اثبات، محفوظ است. این معنای «عنده» یک معنایی است که

تفاوت می‌کند. «وَقالُوا أَإِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»[8] خاک می‌شویم و تمام! آیه می‌فرماید: «قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ»[9] این‌طور نیست که خاک است؛ آن را که «قد علمنا ما تنقص الارض منهم»؛ هیچ چیزی از بدن برای ما مخفی نیست. اما درعین‌حال از کل عالم و حیات دنیا، یک کتابی که برای او است، نزد ما است. چون «عندنا» است، «ضللنا» معنا ندارد. آن کتاب حفیظ چرا حفیظ است؟؛ چون «عندنا» است. تناسب حکم و موضوع می‌گوید چون «عندنا» است، خاک نمی‌شود. ولو آن بدنش خاک شد، آن هم بعداً با تمام ذراتش بر می‌گردد. «بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»[10]؛ در موارد خاصی کلمه «عند اللّه» و «عند ربهم» به‌معنای ثبات به کار رفته است. یعنی جایی که محکم است. حالت تذلذل، تذبذب و محو شدن در آن نیست. «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ»[11]؛ یکی مرتبه‌ای از قرآن کریم است که «فی امّ‌الکتاب» است. آن حرف ابوفاخته هم بود که «امّ‌الکتاب فواتح السور». من ذهنم مشغول بود، به این بحث‌های اینجا خیلی مربوط می‌شود.

آنچه که سهم من طلبه است، مطرح کردن این‌ها است. تأمل و تدبر و جلو بردنش برعهده اهل شریفه خود شما است که باز روی همین‌ها و سایر آیات و روایات تأمل کنید. آن عبارت تفسیری عیاشی را پیدا کردید؟

شاگرد: بله. این طور است:

> **«عن عمار بن موسى عن أبي عبد الله عليه السلام سئل عن قول اللّه: «يَمْحُوا اللّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ» قال: إن ذلك الكتاب- كتاب يمحو اللّه فيه ما يشاء و يثبت، فمن ذلك الذي يرد الدعاء القضاء، و ذلك الدعاء مكتوب عليه: الذي يرد به القضاء حتى إذا صار إلى أم الكتاب- لم يغن الدعاء فيه شيئا»[12].**

ببینید! این روایت باید با آن روایت دعا، جمع بشود. یعنی امّ‌الکتاب یک شأنی دارد، یک مرتبه‌ای دارد که «اذا صار الی ام الکتاب لم یغن الدعاء فیه شیئا» و لذا تصریح بود که آن دعا در ام الکتاب بود؛ «و ذلک الدعاء مکتوب علیه». یعنی خود حال دعا کردن او هم مکتوب است و روی آن هم نوشته شده است که این دعائی است که این قدر کار از آن می‌آید؛ دستگاه را به هم می‌زند. این حاصل چیزهایی بود که به ذهن من می‌آید.

خود امّی که فواتح السور باشد – حرف ابوفاخته - در اینجا خیلی کارساز است. همه چیزهای دیگر از فواتح السور مستخرج است. «منها یستخرج القرآن». روایت نبود. منسوب به ابوفاخته بود. اما سعید بن علاقه از شاگردان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. بعید به ذهن می‌آید که این مطلب بسیار بالا و عالی را خودش بگوید. ای صریحاً از امام علیه السلام شنیده است یا از مجموع تعلیمات حضرت علیه السلام برایش واضح بوده است که امام علیه‌السلام این مطلب عالی معرفتی را به او القاء کرده بودند که «ام الکتاب فواتح السور منها یستخرج القرآن؛ الم منها یستخرج سورة البقرة». بنابراین اگر امّ‌الکتاب فواتح السور باشد، معلوم می‌شود که رخت امّ الکتاب رخت پس و پیش شدن است. چون حروف و فواتح السور طوری هستند که می‌توانند جای خودشان را عوض کنند. در فواتح السور انعطاف است؛ از حیثی که آن حروف اصلی هستند. حروف اصلیه می‌توانند با تارکیب خودشان، با تقدیم و تأخیر خودشان، کلمات جدیدهای را پدید بیاورند. این مطلب مهمی است. امّ‌الکتاب بودن فواتح، با این جامعیتی که الآن عرض کردم، قابل

جمع است. اگر این دعا را بکند، خود این دعا و تحقیقش و موطنش، مستخرج از امّ‌الکتاب است. ایشان هم که فرمودند: «بستری دارد»، مطلب خوب و دقیقی است. یعنی امّ‌یت امّ‌الکتاب، به این است که یک ریشه دارد. محو و اثبات و بقاء و قضاء یک جلوه و لایه‌ی روبین امّ‌الکتاب است. لایه‌ی زیرین الکتاب رمز جامعیت آن است. هر چه شما فرض بگیرید، در امّ‌الکتاب هست.

شاگرد: یک معنای دیگری هم میخواستید برای «عنده» بفرمایید.

معنای سوم: مبدائیت خداوند متعال بر نظام اسباب و بداء

استاد: «عنده» یکی به‌معنای این شد که دستش کوتاه نیست. یکی به‌معنای ثبات است. سوم هم «عنده امّ‌الکتاب» نه به‌معنای نفی عجز الهی است و نه به‌معنای ثبات محض است؛ بلکه پیش او امّ‌الکتاب است یعنی مجموعه بین «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»[13] و «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ»[14]. یعنی یک پیچ و مهره، یک همبافته‌ای از نظم عالم، تسبیب اسباب توسط خدای متعال و درعین‌حال بداء. اینجا نمیخواهد، بگوید چون این نزدش هست، پس عاجز نیست. اولی فرق داشت. بلکه دارد یک مطلب معارفی را بیان میکند. «عنده امّ‌الکتاب»؛ ام الکتاب نزد او است. خب چیست؟؛ ثابت است؟؛ قابل محو و اثبات است؟؛ پاسخ این است: هیچ‌کدام. ورای این‌ها است. چرا؟؛ چون «عنده» است. ضمیر «ه» مبدأ مطلق و قادری است که هم او نظم را میدهد و هم به هم زدن نظم را قادر است. هم بداء به دست او است و هم اسباب به دست او است.

شاید قبلاً عرض کردم؛ آن استاد، در درس اخلاقشان که در حسینیه اگر بود، زیاد این شعر را میخواندند: «از سبب سازیش اندر حیرتم»؛ وقتی خداوند متعال، میخواهد اسباب را جور کند...! از آن طرف هم وقتی هم اسباب فراهم است، او نمیخواهد؛ «يُنَازِعُونِي بِرِدَائِي وَسَلُّوا عَلَيَّ بِإِبْرَائِي»[15]. همه چیز را فراهم کرده بودند اما «بردا و سلاما علی ابراهیم». «از سبب سازیش اندر حیرتم»؛ واقعا حیرت دارد. اما از این طرف «وز سبب سوزیش سوفسطائی‌ام». این جور است. یعنی جمع بین آن نظم با بداء. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»[16]. اینها مطالبی است که هم عرف آنها را با حالات وجدانی‌ای که دارند خوب درک میکنند و همچنین وقتی کلاسهای معقول و حکمت هر کجا در سر رساندن اینها گیر کرده باشند، این مفاهیم روشن معرفتی دست آنها را میگیرد و از یک باتلاقی که در فضای کلاسی ممکن است گرفتار شده باشند، در میآورد. میگوید حرف این است، اگر شما در جای دیگر نتوانستید درست کنید، ما حرف را زدیم. برای درست کردنش صبر کنید با هم مباحثه کنید تا سر برسد.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج 1، ص 76.

[2]. مجلسي، ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج 5، ص 38.

[3]. اعمال شب بیست و سوم ماه مبارک.

[4] مفاتیح الجنان.

[5]. عیاشی، تفسیر العیاّشي، ج 2، ص 220.

[6]. علامه مجلسی،مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج 2، ص 170.

[7]. الرعد، آیه 39.

[8]. السجده، آیه 10.

[9]. ق، آیه 4.

[10]. آل عمران، آیه 169.

[11]. الزخرف، آیه 4.

[12]. عیاشی، تفسیر العیاّشي،ج 2، ص 220.

[13]. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

[14]. همان، ص 146.

[15]. الانبیاء، آیه 69.

[16]. المائدة، آیه 64.

بازبینی #2
ایجاد شده 6 اکتبر 2025 14:41:43 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 اکتبر 2025 15:20:29 توسط ... .